هو العلیم

سلوک عقلانی و معیار تصمیم‌گیری در زندگی

از امانت در نقل تا صدق در نیت

شرح حدیث عنوان بصری ـ کیفیت تغذیه در مکتب

عرفان ـ جلسه ۲۰۸

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ باللَه مِنَ الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

و صلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم محمّد

و على آل بيته الطّاهرين

و اللعنة على أعدائِهم أجمعين

طبق روال معمول که صحبت در مسئلهٔ کیفیت تغذیه براساس روش بزرگان و اولیاء خدا و دستوراتی بود که از ائمه علیهم‌السّلام رسیده و مطالبی که در علوم و فنون رسمی امروزه به اثبات رسیده است، قرار بر این بوده است که این مطالب ادامه پیدا کند تا ببینیم به کجا می‌رسیم، اما با توجه به وضعیت حال بنده، دوستان صلاح ندیدند بر اینکه بنده امشب صحبت کنم و ما هم چون قول دادیم بر اینکه اقلاً در این مورد متعبد باشیم (در آنجاهایی که می‌صرفد، آدم تعبدش می‌گیرد! خوب بلدیم از این‌گونه مسائل فرار کنیم!) لذا از رفقا تقاضا کردیم به‌اندازهٔ یک ربع، البته آن هم با چک و چانه، چون راضی نمی‌شدند، ولی بالأخره گفتیم برویم رفقایمان

را ببینیم، دیدن که اشکال ندارد، حالا صحبت و این مسائل به جای خود، و بعد هم برای خودم برنامه گذاشتم که روز جمعه به جایی نروم و در منزل باشم که خستگی غالب نشود که منجر بشود به اینکه توفیق زیارت دوستان، بیشتر از این از ما سلب بشود. إن‌شاءالله تتمهٔ صحبت در باب تغذیه را برای جلسهٔ آینده می‌گذاریم که قریب به ماه رجب هم هست و مطالبی در این زمینه مناسب است که خدمت رفقا عرض کنیم.

اما برای خالی نبودن عریضه، گفتم شبهه‌ای که پیش آمده یا شبهه‌ای را که پیش آورده‌اند (این دومی به نظر بهتر می‌آید، حالا حمل به صحتش این است که برداشت صحیحی از مطالب ما نشده است) [در این مجلس جواب بدهیم.]

لزوم برخورد عقلانی با مطالب و مسائل مطرح‌شده نه برخورد شعاری

بنده در همان صحبت‌هایی که قبلاً عرض کردم ـ البته همان‌طوری‌که در جلسات گذشته عرض کردم، خب این مسئله با مسئلهٔ تغذیه هم مناسبت دارد ـ یک وقت راجع به روش بزرگان در

ارتباط با مسائل و مصارفشان، مسائل اجتماعی، امور شخصی، خانوادگی، اگر رفقا حضور ذهن داشته باشند، عرض کردم که مرام بزرگان براساس منطق و عقلانیت بود، براساس شعار نبود. و تقاضای ما این است که دوستان که به مطالب ما نگاه می‌کنند و توجه می‌کنند؛ چه خوانندگان، چه بینندگان، چه شنوندگان، در همه‌جا، شعاری برخورد نکنند، چون ما جدی صحبت می‌کنیم. ولی این مطالبی که [در این‌طرف و آن‌طرف در انتقاد به مطالب ما] مطرح می‌شود، اینها جنبهٔ شعاری دارد. من عرض کرده‌ام که مسائلی را که مطرح می‌کنم، نسبت به تک‌تک اینها در روز قیامت پاسخگو هستم، دلیلی ندارد بر اینکه بیایم مطلب خلافی را از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نقل کنم، چه به من می‌دهند؟! من در همان بیت، چهل سال بزرگ شدم، حالا یک درپیتی از یک جا آمده و خلاصه خودش را نسبت به همهٔ مسائل مطلع فرض می‌کند! خب اینها شعارگونه است! و بهتر است که عِرض خود نبرند و زحمت ما هم ندارند. آنچه را ما نقل می‌کنیم، مطالبی است که به‌عینه و با چشم خود دیدیم و با گوش خود شنیدیم

و با حضور خود لمس کردیم و بیشتر از بقیه هم می‌دانیم، هیچ ابایی هم نسبت به این مطلب نداریم.

لزوم رعایت امانت در نقل مطالب بزرگان

مطالب معنوی و مراحل معنوی و تقوا، اینها جای خود را دارد که نه بنده خبر دارم که کجا هستم و نه دیگران می‌توانند افراد را در معیار و مضمار[1] سنجش قرار بدهند. اما راجع به روش بزرگان، بارها عرض کردم که بنده اطّلاعاتم از دیگران بیشتر است و هیچ ابایی هم از این مطلب ندارم. منتها خداوند توفیق بدهد که در این امانت خیانت نکنیم و دست نبریم و از خود اضافه نکنیم؛ این مهم است. دو روز دنیا می‌گذرد، اگر با مغلطه سر چند نفر را توانستیم شیره بمالیم و گرم کنیم، سر این دو ملکی را که اینجا [روی شانهٔ راست و چپ] هستند که نمی‌توانیم شیره بمالیم و آنها را فریب بدهیم! پس چرا بیخود شبهه ایجاد بکنیم؟! آنهایی که باید بدانند، خوب می‌دانند که من چه می‌خواهم بگویم! مسئولیت و تعهدی که بنده نسبت به این مکتب دارم و این

---

[1] فرهنگ عمید: «مضمار: میدان، عرصه.»

مسئولیت را پدرم برعهدهٔ بنده گذاشته است، نه با این مطالب از آن جاده و طریقی که هستم، به بیراهه می‌روم و مطالبی را که نباید بگویم، می‌گویم، و نه از آنچه به صلاح می‌دانم دست برمی‌دارم. هر دو طرف را رعایت می‌کنم و همه هم باید همین‌طور باشند.

ایجاد انحراف در مکتب مرحوم علامه طهرانی پس از فوت ایشان توسط بعضی از منتسبین و شاگردان ایشان

در این که بعد از فوت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ انحراف ایجاد شد، شکی نیست و در این که عده‌ای از مکتب ایشان فاصله گرفتند هم شکی نیست و این که نسبت به راه و روش ایشان خیانت شد، در این هم شکی نیست. بنده هم بارها عرض کردم که حاضر برای مذاکره هستم ولی تاکنون پاسخی نشنیدم! و الآن هم همین را مجدداً تکرار می‌کنم. به جای اینکه به مطالبی که موجب تشویش است بپردازیم، بهتر است که به فکر فردای خودمان باشیم. خیلی از قضایا بود که بنده در حال نوشتن آن بودم و بعد خط زدم. خیلی از قضایا بود که در همین جلسه‌های عنوان بصری می‌خواستم

بگویم که ـ اگر رفقا یادشان باشد ـ یک‌دفعه ساکت می‌شدم و می‌رفتم سر یک حرف دیگر! خیلی مطالب بود.

ما این مطالب را که گفتیم، برای فهم خود شما بود عزیزِ من! همین تویی که الآن داری می‌نویسی، همین تویی که عمامه سرت هست، همین تویی که فردا باید از آن حرفی که خودت هم می‌دانی که داری دروغ می‌گویی، پاسخگو باشی! توجه می‌فرمایید!

مسائل عرفان شوخی نیست، انسان که نمی‌تواند با خدا بازی کند، با اولیاء خدا که نمی‌شود بازی کرد، انسان که نمی‌تواند پا روی دم شیر بگذارد، انسان که نمی‌تواند هر قبایی را به تن بکند، هر قلمی را که نمی‌تواند به دست بگیرد. توجه می‌فرمایید! اینجا جای پای شیر است، نه هر کسی و نه هر خزنده و چرنده‌ای!

بنده در روز نیمهٔ شعبان صحبت کردم و گفتم: مسئلهٔ ولایت، مسئلهٔ ساده‌ای نیست، این‌طور نیست که هر کسی بخواهد ادعای ولایت کند! توجه می‌فرمایید! پدر ما بعد از بیست وهشت سال مطالبی

را راجع به استادشان به من فرمودند که تابه‌حال جرأت نکرده‌ام به کسی بگویم! بعد شخص در کتاب می‌نویسد: «ایشان شاگرد آقای حداد نبوده، رفیقش بوده است»![1] آخر احمق‌ها اگر ایشان رفیق آقای حداد بودند، چطور در تمام عمرش یک دستور به این رفیق نداد و همه‌اش از آن طرف بوده است؟! چه کسی را می‌خواهید بالا ببرید و چه کسی را می‌خواهید پایین بیاورید؟! این حرف‌ها چیست که می‌زنید؟[2] خجالت هم خوب چیزی است! خدا آبرویتان را می‌بردها! حواستان جمع باشد! ببینید که در کجا هستید! ببینید که به مردم چه گفتید و چه شد! ببینید کار به کجا رسیده است که باید دست دریوزگی به کجاها دراز کنید! توجه می‌کنید! اینها مسائل مهمی است! هر کس دو متر متقال به کله‌اش می‌بندد، خیال می‌کند که ولیّ‌شناس شده است! خیلی عجیب است!

تکیهٔ مرحوم علامه طهرانی بر جنبهٔ

---

[1] نور مجرد، ج ۱، ص ۲۷۰ و ۲۷۴ و ۲۸۱.

[2] برای اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۴۴ ـ ۲۵۳؛ نفحات انس، ص ۲۳ ـ ۲۷.

روش بزرگان در این مسئلهٔ مصرف، همان‌طوری‌که عرض کردم، تکیه بر جنبهٔ عقلانیتِ قضیه است، جنبهٔ عقلانیت نه‌اینکه یک جنبهٔ زاهدانهٔ پوشالیِ خیالیِ نفسانی، این‌طور نبوده است. اینها در راه سلوک و رسیدن به مقام قرب، در هر زمینه و در هر ظرفی، بهترین و راجح‌ترین مورد را انتخاب می‌کردند، در هر موردی و در هر زمینه‌ای، خب ما با آنها بودیم. ایشان می‌خواستند برای استادشان یک ساعت جیبی بفرستند، هزار رقم ساعت بود، آن موقع ساعتِ ارزان بود، ساعتِ متوسط بود، ساعتِ گران هم بود. بهترین ساعت جیبی در آن زمان، آن‌طور که من یادم هست، یکی ساعت امگا بود و یکی هم ساعت زنیت، ایشان زنیت گرفتند و برای آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ فرستادند (خب می‌خواستند ارزان‌تر را بخرند و آن را بفرستند؟! چرا ارزان‌تر را نگرفتند؟ خب مگر این پول در جیب سوئیس نمی‌رود؟ زنیت مگر برای سوئیس نیست؟ برای سوئیس است دیگر) که آقای

حداد در آن سفری که ما به کربلا مشرف شدیم، ساعت را درآورده بودند و به آقا می‌فرمودند: «آقا شما عجب ساعتی برای ما گرفتید!» خب این هم استادشان، بفرمایید!

ساعت پنج ریالی هم که می‌توانستند بگیرند که در هر شبانه‌روز، دو سه ساعتی جلو و عقب می‌رفت! ولی رفتند و گشتند و بهترین ساعت را برای استادشان انتخاب کردند. این روش، روش آنها بوده است. وقتی که می‌خواستند گوشی و دستگاه فشارخون بگیرند، به یکی از رفقایشان فرمودند که «دقیق‌ترین دستگاه فشارخون را برای من بخرید و بیاورید.» والله علی ما أقول وکیل، که آن موقع ایشان در همین داروخانهٔ تخت‌جمشید رفت، و دقیق‌ترین گوشی و دقیق‌ترین دستگاه را خریدند که الآن هم هست ولی نمی‌دانم در کجا هست، و خود ما با آن دستگاه، فشارخون ایشان را می‌گرفتیم. و قیمت آن گوشی را یادم هست که آن شخص می‌گفت: «چهار برابرِ قیمتِ گوشی معمولی است که متداول است.» چرا؟! خب یک گوشیِ معمولی اینجا می‌گذاری و فشار را می‌گیری دیگر.

این نشان می‌دهد که ایشان در کجا دارد سیر می‌کند. می‌فرماید: «هر چیزی باید دقیق‌ترینش باشد، هر چیزی باید بهترینش باشد.» اگر غیر از این بودند، بنده به ایشان اعتقاد نداشتم. توجه می‌کنید! ایشان به ما می‌فرمودند:

لزوم مراجعه به پزشک متخصص

وقتی که به پزشک مراجعه می‌کنید، در هر قسمتی که می‌خواهید، باید به خبیرترین پزشک مراجعه کنید، پزشک چشم می‌خواهید، باید فلان‌جا بروید، برای معده می‌خواهید به پزشک مراجعه کنید (آن موقع ما مشکل معده و اثنی‌عشر و... داشتیم) باید به دکتر فلان و دکتر فلان مراجعه کنید (که هر دوی آنها الآن فوت کردند و به رحمت خدا رفته‌اند.)

هیچ نمی‌گفتند که این دکتری که می‌خواهی پیشش بروی، آیا نماز می‌خواند یا نمی‌خواند؟ به نمازش کاری نداشتند. ببین خبرویتش چقدر است؟ علمش چقدر است؟ تجربه‌اش چقدر است؟ توجه می‌کنید! شما که نمی‌خواهید پشت سرش نماز بخوانید! نمی‌خواهید که حمد و سوره را پیشش یاد بگیرید! می‌خواهی بروی معاینه‌ات بکند.

خدمت رفقا عرض کردم ـ خدا رحمت کند ـ آن آقای نوری می‌گفت:

یک گوسفندی خریدیم و به خانه بردیم، بعد دیدیم که یک چشم ندارد، بردیم که پس بدهیم، گفتیم: آقا این گوسفند یک چشم ندارد. فروشنده گفت: «مگر می‌خواهی برایت دعای کمیل بخواند؟! مدتی پیشت هست و بعد هم سرش را می‌بری دیگر.»

حالا شما می‌خواهی به پزشک مراجعه کنی، آیا می‌خواهی بروی پشت سرش نماز بخوانی و از او تقلید کنی؟! نه باباجان! تشخیصش خوب باشد،

متعهد باشد، همین، تمام شد.

این را می‌گویند: راه صحیح. توجه کردید! قضیه با شعار قاطی نمی‌شود، با مسائل سیاسی قاطی نمی‌شود.

لزوم پرهیز از تحمیل دیدگاه‌های مغرضانهٔ خود به بزرگان و اولیای الهی

می‌گویند: «آقا گفته است که کسی مصارف داخلی را نخرد»!

بنده چه موقعی گفتم که کسی مصارف داخلی را نخرد؟! بنده گفتم که در مقام مقایسه، انسان باید در هر ظرفیتی، آن موقعیت و مصداق احسن را انتخاب کند، بنده این را گفتم. اگر جنس داخلی خوب است و از استاندارد برخوردار است و می‌تواند پاسخگو باشد، خب انسان باید جنس داخلی را بگیرد، چه اشکالی دارد؟! و اگر جنس داخلی از استاندارد برخوردار نباشد (که خیلی‌هایش هم نیست)، اگر شخص آن را بگیرد، خب آن شخص دیوانه است، سفیه است، ابله است. توجه می‌کنید!

آنهایی که این حرف‌ها را می‌زنند، آیا خودشان هم عمل می‌کنند یا فقط برای ما حرف می‌زنند؟!

چطور وقتی که من به پدرم می‌گویم: آقا اگر این دارو را بخرید تأثیرش کم است اما اگر داروی خارجی را که گران‌تر است بگیرید، آن اثرش بیشتر است، می‌فرمایند: «داروی خارجی را بگیرید که تأثیرش بیشتر است.»

چرا باید قضایا قاطی بشود؟ چرا باید مسائل خلط بشود؟ چرا ما باید به بزرگان تهمت بزنیم و دیدگاه خود را مغرضانه بر آنها تحمیل کنیم؟!

علل استنکاف مرحوم علامه طهرانی از رفتن به کشورهای غیر اسلامی برای مداوای خود

وقتی که ایشان مریض بودند، به ایشان خیلی پیشنهاد می‌شد (بنده در بیمارستان پیش ایشان بودم) و می‌گفتند: «آقا خارج بروید، این‌طرف بروید، آن‌طرف بروید.» ایشان می‌فرمودند: «نه، با توجه به اینکه در ایران بیمارستان‌های مفید و پزشکان متخصص و مسئول هستند، دیگر جایی برای رفتن به خارج نیست.» و درستش هم همین است. «برای چه بروم؟!» درحالتی‌که خیلی از افراد بودند که برای یک تَرَکِ پا، به آمریکا رفتند! ترکی که یک

شکسته‌بند هم می‌توانست آن را گچ بگیرد، حتی نیاز به بیمارستان هم ندارد! برویم بخوانیم که ایشان نسبت به این قضیه در کتاب خود چه مطالبی فرموده بودند و چگونه از این روشِ افرادی که از یک طرف با عباراتی نامناسب نسبت به مسائل فرهنگی غرب و امثال‌ذلک تعبیر می‌آوردند ولی برای بیماری خود و درمان آن، رهسپار آن دیار می‌شدند، انتقاد می‌کردند.[1]

یک روز یکی از دوستان متخصصِ ما که شاید حتی اولین تخصص را هم داشته باشد می‌گفت:

من به فلان آقا می‌گویم این بیماری شما در این موردِ به‌خصوص، علاج ندارد. (خب این دکتر الآن یک فرد متخصص است) درعین‌حال آن شخص به اسپانیا می‌رود که آنجا در بارسلونا با آن طبیبِ کذایی مشورت بکند و او هم همین جواب را به او می‌دهد و بعد برمی‌گردد! چرا نباید به مطالب ما اعتماد بشود و باور کنند؟!

صحبت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این است که با وجود افراد بصیر و خبیر و متعهد در خود کشور، چه نیازی است که انسان دستِ نیازِ خودش را به آن افراد غریبه دراز کند؟! آن هم افرادی که اصلاً باید بیشتر رعایت کنند و نسبت به این مطالب باید بیشتر توجه کنند، نه افراد عوام و افراد عادی. این نظر ایشان در این مسئلهٔ بود.[2]

---

[1] جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۲۱۱ ـ ۲۱۸.

[2] روح مجرد، ص ۲۱۳:

فلهذا تمام همت ایشان بر این بوده است، خود بنده هم اصلاً راجع به این قضیه در همان زمان ایشان صحبت کردم که: **«ألإسلامُ یَعلو وَ لا یُعلی عَلیه»**؛[1] کشور اسلامی باید بالاترین مرتبهٔ علمی را داشته باشد. خب بله، بنده هم همین را می‌گویم. کشور اسلامی باید بالاترین مرتبهٔ تکنیک و تکنولوژی را داشته باشد؛ در بالاترین مرتبه باشد، چون کشور، کشور اسلام است، نباید در دنیا از خودش نقطهٔ ضعف ارائه بدهد، از نظر علمی و فرهنگی باید در بالاترین رتبه باشد، از نقطه‌نظر تکنیک و تکنولوژی

«امّا علّت استنکاف حقیر از رفتن به خارج چند امر بود:
اوّل آنکه: آن بلاد، شهرهای کفر است؛ شهرهای یهود و نصاری و مشرکین و ملحدین است. رفتن بدان‌جا برای معالجه، در حقیقت دست تکدّی به آنها دراز نمودن است، و استمداد و استعانت از آنها برای ادامه حیات است. و این امر، خلاف شرافت مسلمان غیور است که پزشکان مسلم را یله کند و برای بقاءِ زندگی از آنها گدائی نماید.
دوّم آنکه: من یک شخص عادی نیستم و امروز به‌عنوان یک مرد روحانی، و یا فقیه و یا هرچه فرض کنید مردم مرا می‌شناسند و عمل مرا الگوی کار خود قرار می‌دهند؛ آن‌وقت هر که سرش هم درد بگیرد می‌گوید: من باید بروم به خارج، چون فلان کس به خارج رفته است. امّا در اینجا اگر عمل کنم گرچه منجرّ به فوت شود، این عاقبت سوء را در پی ندارد. به‌خصوص آنکه ما برای حیات خودمان، برای حیات شخصی‌مان- نه برای حیات نوع و برای حیات جامعه- خیلی اهمّیت قائل می‌شویم درحالی‌که آن مقدار هم ارزش ندارد ... .»

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴.

در بالاترین نقطه باشد، از نظر ادب و اخلاق باید در بالاترین مرتبه باشد، از نقطه‌نظر رفتار و سلوک، باید بالاترین باشد، از نقطه‌نظر بیان حقایق و صدق، باید برای همهٔ ممالک اسوه باشد عزیزِ من! از نقطه‌نظر بیان واقعیات، باید بالاترین باشد. تو فقط یک جا را گرفتی و همه‌جا را رها کردی؟! مملکت اسلام باید از هر جهت بالاتر باشد.

لزوم استفاده از وسائل خارجی، در صورت عدم اطمینان به وسائل داخلی

اما اگر در یک موردی که مورد، مورد حیاتی است و شما اعتماد ندارید، آیا باز هم در اینجا باید بگویید که اقدام به این مورد بشود؟! شما وقتی که می‌خواهید بروید برای آپارتمانتان، برای ساختمانتان، یک آسانسور بگیرید، یک مسئلهٔ ضروری و حیاتی بگیرید، وقتی که به شما بگویند این یک آسانسور داخلی است با این خصوصیات، این هم یک آسانسور آلمانی است، کدام را می‌گیرید؟ اینجا پای جان در میان است، اینجا دیگر صحبت لباس متقال و پشم و کرک نیست. وقتی که به شما بگویند: این هواپیما، هواپیمای کذایی است

و آن هواپیما، هواپیمای کذایی است، سوار کدام‌یک می‌شوید؟ خود شما که دارید اعتراض می‌کنید، سوار کدام‌یک می‌شوید؟! این است که مسائل را خَلط کردند و شعارش کردند والاّ مگر انسان مریض است که امکاناتی که باید برای مملکت خودش صرف کند، آن امکانات را در اختیار دیگران قرار بدهد؟! این آدم باید، آدم خیلی بی‌منطقی باشد! همه‌جای دنیا همین است.[1] بنده در یک کشور آفریقایی بودم، وقتی که در فروشگاه نگاه می‌کردم، می‌دیدم که خود فرانسوی‌ها که می‌آیند جنس بگیرند، جنس فرانسوی می‌گیرند، خود بنده دیدم، چرا؟ خب به‌خاطر اینکه این پول دوباره در خود فرانسه برمی‌گردد، ولی آن کسی که این جنس فرانسه را می‌گیرد، اعتماد به آن جنس دارد که دارد می‌گیرد و

---

[1] روح مجرد، ص ۲۱۳:
«امّا علّت استنکاف حقیر از رفتن به خارج چند امر بود:
اوّل آنکه: ...
دوّم آنکه: ...
سوّم آنکه: هزینه عمل به خارج چند صد برابر هزینه عمل در داخل است، و از هر راه به‌دست آید، بالأخره از صندوق اسلام کسر شده و به صندوق کفر و به خزانهٔ استعمار کافر افزوده شده است. چرا ما خودمان پیشقدم در این مبادله گردیم؟»

پول اضافه هم می‌دهد. اما اگر بی‌اعتماد بود ـ من آنجا را می‌گویم ـ اگر کیفیت جنسش پایین‌تر بود، آیا باز می‌آمد آن را بگیرد؟ اگر می‌گرفت، خیلی احمق بود! خیلی احمق بود!

وقتی که یک نفر بلند می‌شود می‌رود یکی از وسایل منزل را می‌گیرد، هنوز یک هفته نیست که برده، خراب می‌شود، نه حسابی دارد، نه گارانتی دارد، هیچ چیزی ندارد، خب این شخص چه‌کار می‌کند؟ آیا باز دوباره می‌رود آن را می‌گیرد؟! این حرف‌ها چیست؟ این روش، روش عقلانی نیست. این روش، روش زیبندهٔ یک آدم عاقل نیست. آن کسی که می‌گوید باید [منافع تولید] هر مملکتی برای خودش باشد، اول باید آن سطح کیفیت را بالا بیاورد، از حداقلِ استاندارد برخوردار باشد، اما وقتی که من می‌روم از داروخانه قرص می‌گیرم و می‌بینم که تأثیر نداشت، آیا باز باید دوباره سراغ همان قرص بروم یا نه، [قرص دیگری را بگیرم؟!]

در مسائلی که جنبهٔ حیاتی دارد، در قضایایی که باید دقت بیشتری در آنها بشود، کجا روش بزرگان این‌طور بوده که به حداقل اکتفا کنند؟! بله، اجناس

داخلی رونق پیدا بکند، مردم به آنها توجه بکنند، امکانات در اختیار افراد گذاشته بشود نه‌اینکه امکانات از آنها گرفته بشود، به آنها رسیدگی بشود. مگر سایر جاها چه‌کار می‌کنند؟ ما که از پشت کوه نیامدیم! مگر سایر جاها چه‌کار می‌کنند؟ امکانات گذاشته بشود، نسبت به مسائل آنها رسیدگی بشود، نسبت به حوائج آنها رسیدگی بشود، نسبت به کنترل کیفیت خیانت نشود، نسبت به مناقصه گذاشتن یا مزایده گذاشتن، این وسط زیرمیزی و امثال‌ذلک مطرح نباشد! اینها درد است! [اگر این مطالب] نباشد، بله، [باید جنس داخلی بخریم.]

الآن شما در تمام جاهای دنیا نگاه کنید، بهترین افراد، همین ایرانی‌ها هستند، در خارج، رئیسِ فلان بیمارستانِ قلب، ایرانی است، رئیس چشم‌پزشکی، ایرانی است، رئیس فلان کارخانه، ایرانی است، این‌طوری که می‌گویند: این هوش و استعدادی که در افراد ایرانی هست، در سایر جاها نیست و شاید حق مطلب هم همین‌طور باشد، ولی با چه شرایطی؟! در چه شرایطی؟! بله، وقتی که انسان به

این حد برسد، نظر خود مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بر این بود که «تا اجناس داخلی هست، انسان نباید سراغ اجناس خارجی برود»، این مطلب درست است و بنده هم همین را قبول دارم.

صحبت بنده در آنجایی بوده و هست و خواهد بود که از نقطه‌نظر اطمینان و تضمین و صحتِ عمل، آیا این جنس داخلی به پای آنها (جنس خارجی) می‌رسد یا نمی‌رسد؟ تو که یک ماشین می‌گیری و چهار پنج نفر سوار ماشینت کردی و در فلان گردنه می‌روی، آیا اطمینان داری که این ماشین تو را به مقصد می‌رساند؟! آیا اطمینان داری؟! اگر اطمینان داری، خب بگیر، اگر اطمینان نداری، نمی‌توانی بگیری، باید ماشینی را سوار شوی که به آن اطمینان داشته باشی. ماشین که فقط ماشین در خیابان نیست، ماشینی است که در زمستان، در برف و یخ می‌رود، ماشینی است که در گرمای سوزان تابستان باید با آن حرکت کنی، ماشینی است که بچهٔ شیرخوار را در آن سوار می‌کنی.

چند سال پیش در زمان خود مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بنده یک وقت یک

ماشینی را گرفتم که از طهران به قم بیایم و وقتی که به قم رسیدم گفتم که اقلاً دو نفر از این بچه‌ها به‌واسطهٔ سرمایی که همه یخ زده بودند، فوت می‌کنند! خب مگر مریض هستم که دیگر بروم این ماشین را بگیرم؟! خب مگر انسان دیوانه است؟!

سلوک یعنی حرکت در برطبق حکم عقل و حکم شرع

اگر کنترل کیفیت داشته باشد، بله، انسان نباید به جای دیگر مراجعه کند. این را مسیر عقلانی می‌گویند که در هر جایی انسان ببیند آنجایی که صلاح است، چیست؟ خدا در اینجا چه گفته است؟ الآن که زن و بچه‌ات را سوار این ماشین می‌کنی، آیا اگر خدای‌ناکرده با این ماشین در جاده تصادفی رخ داد، آیا همان ضربه‌ای که به این ماشین داخلی می‌خورد و موجب تلفات سه نفر می‌شود، آیا همین ضربه به یک ماشین خارجی هم می‌خورد و سه نفر هم می‌میرند یا نه؟! صحبت من این است.

راه سلوک راه عقلانیت است. عاقل در اینجا چه تصمیمی می‌گیرد؟ سلوک یعنی همین، یک عاقل در اینجا چه تصمیمی می‌گیرد؟ حالا ما کاری به اسلام

نداریم، کاری به تشیع نداریم، کاری به مسیحیت نداریم، کاری به هیچ چیز دیگری نداریم، آیا یک فرد عاقل این غذا را می‌خورد یا نمی‌خورد؟! آیا یک فرد عاقل این لباس را می‌پوشد یا نمی‌پوشد؟! آیا یک فرد عاقل سوار این ماشین می‌شود یا نمی‌شود؟! آیا یک فرد عاقل با این هواپیما سفر می‌کند یا نه؟! لذا بنده الآن به همه توصیه می‌کنم: وقتی که می‌خواهید با هواپیما به مسافرت بروید، بروید ببینید که این هواپیما از چه شرکتی است؟ همین بنده‌ای که معمم هستم و می‌گویید: «آقا این حرف‌ها به شما نیامده است.» پس چه؟ آیا بنده به خر و گاو سفارش کنم؟! می‌گویم: بروید ببینید هواپیمایی که الآن شما را به مشهد می‌برد، شما را به مکه می‌برد، شما را به فلان مقصد می‌برد، این هواپیما برای چه شرکتی است؟ آیا اینها هواپیماهای ایمن هستند؟ اینها هواپیماهای اصلاح شده هستند؟ آیا اینها هواپیماهایشان هواپیماهای سالم است یا اینکه نه، اشکال دارد و ممکن است که خطراتی پیش بیاید؟ خیلی از مسائل هست که خیلی‌ها نمی‌دانند، ولی کسی که یک مقدار اطلاعات داشته باشد، می‌داند که

نباید سوار هر هواپیمایی بشود. خطراتی که ممکن است برای انسان پیش بیاید، در شرایط ناهموار جوی پیش می‌آید که اهل فن اطّلاع دارند که با یک باد ممکن است، در صورتی که ایراد باشد، یک بال هواپیما برود! این مطلب در هر قضیه‌ای همین‌طور است، در هر موردی همین‌طور است.

ما با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ همین بودیم. وقتی که مسافرت می‌رفتیم می‌فرمودند: «بهترین شرکتی که هست، با آن بروید.» در آن زمان اتوبوس‌های شرکت میهن‌تور و تی‌بی‌تی خیلی معروف بودند، از نظر خود وسیله و از نقطه‌نظر راننده، راننده‌های مجرب و پخته بودند، راننده‌های جوان نبودند، پیر بودند، اهل حساب و کتاب بودند، این‌قدر اینها دقت داشتند! آیا خیال می‌کنید همین‌طوری بی‌حساب و کتاب بوده؟! می‌گفتیم که «آقا می‌خواهیم با فلان شرکت برویم»، می‌فرمودند: «نه، نه، نه، آن شرکت، شرکتی است که خیلی اعتبار ندارد، بروید از فلان‌جا بلیط بگیرید.» این عین دستور مرحوم آقا بود.

این مطلبی بود که بنده می‌خواستم توضیحی بدهم راجع به اینکه اگر یک وقت می‌بینید شبهاتی مطرح است، اینها افرادی هستند که هیچ اطّلاع ندارند، و حمل به صحتش این است که نفهمیدند، حالا مسائل دیگر، همه قسم احتمال هست، حالا مثلاً ما می‌گوییم که نفهمیدند، خب خود اینها هم بفهمند و متوجه باشند که امروز دیگر نمی‌توان مردم را با شعار قانع کرد. آن زمان‌ها گذشت و مسائلی خواهد آمد که دیگر انسان مجبور است به حقایق و به آنچه هست اعتراف کند.

لزوم توقف در مواردی که انسان نسبت به آنها علم و یقین ندارد

هیچ‌وقت یادم نمی‌رود، در یک جا بودیم، عده‌ای خدمت ایشان آمدند که «آقا در فلان قضیه، در انتخابات ما چه کنیم؟ می‌گویند که "انسان باید شرکت کند و..."»، ایشان فرمودند: «قدمتان را در جایی بگذارید که نسبت به آنجا اطمینان داشته باشید. به فردی رأی بدهید که اطمینان به صحتِ عمل او داشته باشید.» خب حالا بفرمایید، حالا تماشا کنید! آن روش بزرگان بود که بعضی‌ها عمل

کردند، و غیر از آن، دیدیم که چه شد و چه مسائلی خواهد شد! توجه کردید! چرا؟ چون ما گفتیم که دستور بزرگان این است که به شخصی که اطمینان ندارید رأی ندهید. این دستور بزرگان است، حرف عقلایی است. عاقل در اینجا چه می‌کند؟ یک عاقل چه می‌کند؟ سایر کشورها چه می‌کنند؟ آیا یک نفر را انتخاب می‌کنند که بعد به ضرر خودشان و اجتماعشان و مملکتشان باشد و نابود کند و چه کند؟! نه. نه مسلمان، نه مسیحی، عاقل چه می‌کند؟! خب راه خدا و راه سلوک هم همین را می‌گوید، خب چه فرقی کرد؟! یکی است دیگر. همان عمل عقلانی می‌شود سلوک، و همان عملی که مورد رضای خدا است می‌شود سلوک. آن نتیجه‌اش این، این هم نتیجه‌اش این، حالا ببینید!

آن کسانی که به مبانی بزرگان عمل کردند، ضرر نکردند. و ضرر کردند آنهایی که مطالب را در افق‌های دیگر بردند، در عرصه‌های دیگر بردند، حقایق را با سیاست قاطی کردند، مسائل را با تخیلات و توهمات قاطی کردند. حالا هر جا که

می‌رسد باید جواب بدهند، می‌گویند: «آقا پس چه شد؟! آقا پس چه شد؟! آقا پس چه شد؟!» خب عزیزِ من از اول نکن که حالا به «آقا پس چه شد؟ آقا پس چه شد؟!» گرفتار نشوی! مرتب برو این توجیه، این نشد، یک توجیه دیگر، آن هم جلویش بسته شد، یک توجیه دیگر! خب از اول، آدم به حرف بزرگان گوش بدهد؛ ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا﴾[1]؛ جایی که علم نداری و جایی که یقین نداری پا مگذار و به حرف این و آن گوش مده و از آن مسیری که برای تو ترسیم شده است، به‌واسطهٔ وسوسه‌ها و تخیلات و امثال‌ذلک، به انحراف مرو.

لزوم عمل بر مقتضای فهم درست و صحیح

خب گرچه ما به ده دقیقه و یک ربع قول دادیم ولی ظاهراً تجاوز شد.

---

[1] سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶. الله شناسی، ج ۳، ص ۳۳۶:
«و پیروی مکن از آنچه را که بدان علم و یقین نداری! زیرا تحقیقاً گوش و چشم و فکر، از آنچه را که بدون یقین پیروی شده‌اند، مورد بازخواست و مؤاخذه قرار خواهند گرفت.»

إن‌شاءالله که خداوند دست همهٔ ما را بگیرد؛ و ما را متوجه موقعیتمان بکند؛ و فهم رسیدن به مطالب را در ما قرار بدهد؛ و راه و روش بزرگان را بی‌پیرایه و دست‌نخورده به ما بیاموزد و ما را موفق کند که آن مسیر را به همان کیفیت برویم. «ره چنان رو که رهروان رفتند.»[1]

پدر ما هم خیلی چیزها می‌شنید، خیلی وسوسه‌ها به گوشش می‌خورد، خیلی از مطالب این‌طرف و آن‌طرف می‌شنید ولی سرش را پایین انداخت، آن مطلبی را که فهمید عمل کرد و رفت. آن مطلبی را که فهمید. ما هم دیدیم که چاره‌ای نیست جز اینکه فهم را به‌کار بیندازیم. به ما گفتند: «فهمت را کنار بگذار» گفتیم: این یک قلم را دیگر ببخشید، این یکی را نمی‌توانیم، خلاصه نمی‌توانیم فهممان را کنار بگذاریم.

بنده در همین تذییلاتی که بر این رسالهٔ اجتهاد و تقلید مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌زدم، در یک جای آن نوشتم که... (خب بالأخره اینهایی

---

[1] دیوان شاه نعمت‌الله‌ولیّ، مثنویات، شماره ۵۶.

را که شنیدیم، باید بگوییم و به گوش همه برسد دیگر، مطالب که نباید فقط شعار باشد، آخر تا چه موقعی شعار؟! تا چه موقعی دست‌کاری؟!)

مرحوم آقا فرمودند:

ما وقتی که در نجف رفتیم، می‌خواستیم این فهممان را به‌کار بیندازیم (این عین عبارت ایشان بود) به ما گفتند: «آقا سید محمدحسین فهمت را کنار بگذار تا با تو رفاقت کنیم!» (حالا خیلی توضیح نمی‌دهم، صلاح هم نیست) گفتند: «فهمت را کنار بگذار تا با تو رفاقت کنیم! تا با تو دوست بشویم، تا تو را هم جزو جرگهٔ خودمان بیاوریم!» من گفتم: من در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام آمده‌ام که فهمم را زیاد کنم. «**لیثیرو لهم دفائن العقول**؛[1] انبیاء آمده‌اند که این دفینه‌های عقل را باز کنند و به رشد و تعالی برسانند.» حالا شما به من می‌گویید که فهم را کنار بگذار؟! گفتند: «نه، حالا که این‌طور شد آبمان در یک جوی نمی‌رود!» گفتم: نمی‌رود که نرود، ما درس خودمان را می‌خوانیم و کاری هم به کسی نداریم، تا ببینیم از اسلام چه می‌فهمیم؟ از دیانت چه می‌فهمیم؟ از روش چه می‌فهمیم؟ همین، تمام شد.

و رفتند و رسیدند. وقتی که خدا در اینها نیت صادق دید، وقتی که خدا در قلب اینها صفا دید، وقتی که خدا دید اینها اهل شعار نیستند، وقتی که خدا دید اینها حقایق را با مصالح، خلط و قاطی نمی‌کنند، وقتی که خدا دید هرچه گفتند، اینها به راه خودشان هستند، خدا هم راه را نشان داد، مسیر را نشان داد، بزرگان و مؤمنین را در جلوی راه اینها قرار داد تا دستشان را گرفتند.

پس ای عزیزِ من! به جای پرداختن به اینها، نیتت را صادق کن، نیتت را صاف کن، همه‌چیز درست می‌شود. همهٔ اینها به‌خاطر چیست؟ به‌خاطر این

---

[1] . نهج البلاغة، صبحی صالح، ص ۴۳:
«وَ یُثیروا لَهُم دَفائِنَ العُقول.»

است که مدام می‌خواهیم به این‌طرف و آن‌طرف بزنیم. چاره‌ای نیست، بالأخره باید سر جای خودمان برگردیم.

إن‌شاءالله تتمهٔ مطالب راجع به مسائلی که مورد نظر بود، برای جلسهٔ بعد.

اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد